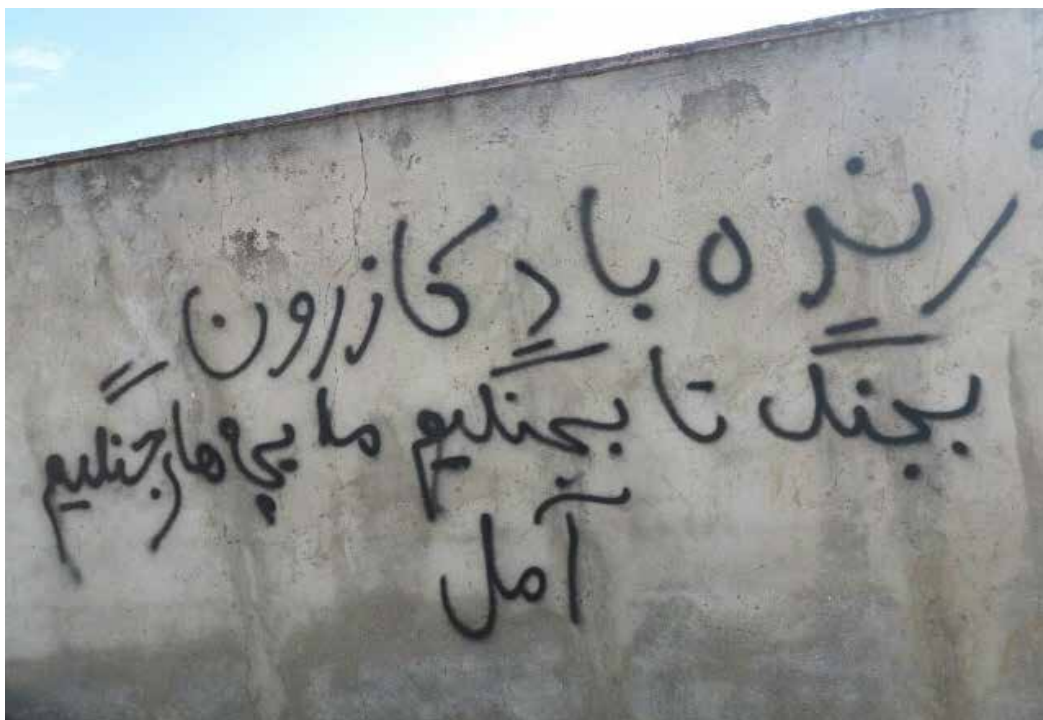


## درود بر مردم مبارز کازرون!

مبارزه انقلابی علیه  
 نظام جمهوری  
 اسلامی، جشن  
 ستم‌دیدگان است!



## همه بایستی بر ضد این جنایت علیه بشریت اعتراض کنیم!

کشتار فلسطینیان توسط دولت نژادپرست اسرائیل بیش از ۶۰ کشته و بیش از ۲۷۰۰ زخمی فقط در یک روز به جای گذاشت! طی بیش از هفت هفته از شروع اعتراضات مردم فلسطین دست کم ۱۲۰ نفر توسط مزدوران ارتش اسرائیل به قتل رسیدند! فاشیست‌های مسیحی به رهبری پنس معاون ترامپ و با همکاری صهیونیست‌های افراطی هم در اسرائیل و هم در آمریکا سال‌ها بود که از دولت آمریکا می‌خواستند پایتخت اسرائیل را به اورشلیم منتقل کنند. مکانی که همه می‌دانستند که باعث خشم مردم فلسطین می‌شود. فاشیست‌های مسیحی که بسیار شبیه بنیادگرایان اسلامی هستند و در انتظار چیزی شبیه «بازگشت مهدی موعود»، بر این باورند که استقرار دولت یهودیان در اورشلیم قدم مهمی در راه «بازگشت دوباره مسیح» می‌باشد. این‌ها بدین منظور در مراسم «تعهد نشان دادن» برای انتقال سفارت آمریکا حاضر شدند و در همان زمان نیروهای نظامی اسرائیل، فلسطینیان را ۷۰ کیلومتر آن سو تر به خاک و خون کشیدند. یکی از این فاشیست‌ها، در آن مراسم علیه همه مذاهب دیگر موعظه کرد و در عین حال گفت که تنها ترامپ است که در سمت درست خدا قرار گرفته است!

تظاهرات اعتراضی فلسطینیان از چندین روز پیش تر آغاز شده بود و انتقال سفارت اسرائیل به اورشلیم هم زمان شد با سالگرد اعلام استقرار کشور اسرائیل در ۷۰ سال پیش که به «روز نکبت»

چهارشنبه ۲۶ اردیبهشت مردم شهر کازرون در استان فارس دست به مبارزه‌ای گسترده و رادیکال علیه رژیم اسلامی زدند. مبارزه و اعتراض که علیه طرح تفکیک این شهر ۱۵۰ هزار نفری به دو شهر مجزا و ایجاد شهرستان جدیدی به نام «کوه چنار» آغاز شده بود در چند هفته اخیر اوج بیشتری یافت و در ادامه به مبارزه‌ای سیاسی و سر دادن شعارها علیه جمهوری اسلامی و رویارویی قهری با دستگاه سرکوب آن، منجر شد.

در این مبارزه (که هنگام تهیه این مطلب هنوز به صورت پراکنده در نقاط مختلف شهر ادامه دارد)، چندین خودروی یگان ویژه و نیروی انتظامی و کانکس‌های پلیس توسط مردم خشمگین به آتش کشیده شد. هزاران جوان که برای آزاد کردن دستگیرشدگان جلوی درب پاسگاه نیروی انتظامی تجمع کرده بودند با شلیک مستقیم گلوله روبه‌رو شدند، کشته و مجروح دادند و دلاورانه به پاسگاه حمله کرده و آن‌جا را از بیخ آتش زدند. شیشه بانک‌ها به نشانه نماد دزدی و زالو صفتی نظام اسلامی شکسته شدند و در روز جمعه ۲۸ اردیبهشت یک بانک به آتش کشیده شد. شعارهایی مانند «وای به روزی که مسلح شویم»، «دشمن ما همین جاست، دروغ میگن آمریکاست»، «مرگ بر دیکتاتور»، «وعده‌های دروغین، نمی‌خوایم نمی‌خوایم» و شعار علیه صدا و سیمای جمهوری اسلامی در شهر طنین‌انداز شد.

اخبار از میان مردم محل تا به حال شمار جانباختگان را ۷ نفر (۵ مرد و دو زن) و تعداد مجروحین و دستگیرشدگان را بیش از صدها نفر می‌داند. شهر چهره یک منطقه جنگی دارد. بیمارستان در محاصره نیروهای امنیتی است و مردم اجازه ورود ندارند. چند محور ورودی به کازرون توسط رژیم بسته شده تا نیروهای سرکوب مانع رسیدن جوانانی شوند که از شهرهای بوشهر و شیراز برای یاری‌رسانی و مبارزه دوشادوش با مردم کازرون

به سمت این شهر روانه شده‌اند.

در ساعات آخر چهارشنبه شب، سیمای جمهوری اسلامی ویدیویی از اسحاق جهانگیری معاون اول حسن روحانی پخش کرد. او در این ویدیو که مربوط به یک ماه قبل است در برابر اعتراضات آن زمان مردم کازرون ادعا می‌کند که طرح تفکیک شهر هنوز در دست بررسی است و می‌گوید «حضور هر روزه مردم در خیابان باعث می‌شود یک عده "موج‌سواری" کنند و شعارهای خودشان را بدهند». منظورش شعارهایی است که مردم علیه کلیت نظام و مقامات حکومتی سر می‌دهند و مثل همه مرتجعین در هر جای دنیا می‌خواهد بگوید که شعاردهندگان «مردم نیستند. دشمنان‌اند». اما این حنا دیگر رنگی ندارد و فقط تفر و خشم مردم را در برابر اراجیف و دروغ‌های چهل ساله افزایش می‌دهد. استانداری فارس پنجشنبه ۲۷ اردیبهشت در صدا و سیما اعلام کرد «اصلا طرح تفکیکی وجود نداشته و چنین طرحی به وزارت کشور داده نشده است». دروغ می‌گوید. این طرح دو سال است به مجلس اسلامی ارائه و قرار به اجرای آن گذاشته شده است. هم‌زمان (همان شب) وزارت کشور برای آرام کردن مردم ناچار به عقب‌نشینی شد و سراسیمه در اطلاعیه‌ای اعلام کرد که طرح تفکیک شهر تا زمان کارشناسی خواسته‌های مردم کازرون فعلا متوقف می‌شود!

در جمهوری اسلامی، تقسیمات کشوری تابع هیچ تعریف روشنی نیست. بلکه بر اساس منافع و روابط جناحی و «میل مبارک» پیش می‌رود. مثلا به راحتی یک نماینده مجلس (به نمایندگی از سوی یک جناح حکومتی) برای گرفتن آرای بیشتر در دوره‌های بعدی طرحی ارائه می‌دهد که به این دلیل و آن دلیل، شهری که او «نماینده» اش است باید به دو بخش (دو شهر) تقسیم شود. معمولا هم شهر پیشنهادی، شامل بخش‌های بهتر شهر یک‌دست «قبلی» است.

یک معنای این پیشنهاد از طرف مرتجعین و سودجویان حاکم در قدرت سیاسی حاکم، کسر امکانات و بودجه‌های عمرانی و فرهنگی و اقتصادی از شهر «قبلی» و اختصاص بیشتر این امکانات به شهر تازه تاسیس شده است. این در مورد کازرون هم صادق است. مثلا در نتیجه عملی شدن طرح تفکیک این شهر، منابع و سرچشمه‌های آب و بخش درآمدزای تاریخی این شهر حذف شده و تماما در اختیار شهر جدید مورد نظر مقامات حکومتی قرار می‌گیرد. اما این مساله فعلا موضوع بررسی ما نیست. هرچند نشانه دیگری از عمق فساد و تبعیض و رانت‌خواری رایج در جمهوری اسلامی است.

واقعیت پشت مبارزه دلبرانه مردم کازرون و محرک‌های این خیزش چیست که هیچ رقم «کارشناسی» حکومتی قادر به حل آن نمی‌باشد؟

نیروهای سیاسی و طبقاتی مختلف بنا به دیدگاه و منافع‌شان، تحلیل می‌دهند؛ با خودفریبی و عوام‌فریبی‌های عجیب و غریب. مثلا سلطنت‌طلب‌ها که طرفدارانی هم در جامعه دارند، خیزش مردم کازرون را به «سنت‌های ایدئولوژی پارتی» ربط می‌دهند و این‌که این منطقه زمانی «پایتخت ساسانیان» بوده است! این نیروی ارتجاعی و هوراکش جنایت‌های امپریالیسم آمریکا، مردم را به فهقرای تاریخ دعوت می‌کند، ایدئولوژی پوسیده و فاشیستی «آریایی» و شاهی را در برابر ایدئولوژی پوسیده و فاشیستی اسلامی و ولایت فقیهی قرار می‌دهد. طوری تحلیل می‌کنند که گویا مبارزه مردم کازرون نه علیه انواع ستم‌گری‌های کنونی جمهوری اسلامی که نبرد میان اردشیر بابکان و حسین رضازاده (نماینده کازرون در مجلس اسلامی)، بوده است! از بلاهت و عقب‌ماندگی این نیرو هرچه بگوئیم کم گفته‌ایم.

جوانان درگیر در این مبارزه باید اراجیف را به چالش بگیرند و اجازه ندهند نیروهایی از این دست که تاریخ طولانی در ستمگری و سرکوب و غارت دسترنج مردم دارند، آب را گل‌آلود

کرده و ژست «منجی» بگیرند.

کازرون، شهری تاریخی و زیبا در ۱۵۰ کیلومتری شیراز است. اما تاریخی و زیبا بودن این شهر کم‌ترین ارتباطی به وضعیت اکثریت ساکنین آن ندارد. مثل هر نقطه دیگر کشور، اکثریت جمعیت شهر، جوانان هستند. با درصد بالای بیکاری. مثل هر نقطه دیگر کشور، شکاف و تضادهای طبقاتی و اجتماعی عمیق است. بسیاری از مردم که با کشاورزی امرار معاش می‌کردند، با سیاست‌های اقتصادی سودمحور جمهوری اسلامی و خشک‌سالی‌های مداوم از هست و نیست ساقط شده‌اند. خشک‌سالی و بی‌آبی در این جا، برعکس اراجیف امام جماعت‌ها که وظیفه‌شان مغزشویی و رواج خرافه است، ارتباطی به «قهر خدا» ندارد. بلکه آشکارا حاصل کارکرد و «قهر کور» روابط اقتصادی سرمایه‌دارانه حاکم بر کشور و سیاست‌های ارتجاعی تبعیض‌آمیز جمهوری اسلامی است و به آن ربط دارد.

سال‌هاست انتقال آب این منطقه به بوشهر یکی از عوامل اعتراض و مبارزه کشاورزان بوده است که مانند مورد «ورزنه» در چندین مورد به درگیری میان مردم با نیروهای سرکوب در چند سال گذشته منجر شده است. از طرف دیگر اختصاص بدون برنامه آب به نیروگاه‌های برق، موجب کمبود خطرناک آب در این شهر شده است. به طوری که دریاچه بزرگ و قدیمی کازرون از دست رفته و رودخانه تاریخی «ساسان» در این منطقه، در آستانه خشک شدن است. اما مشکلات زندگی مردم تحت این نظام، یکی دو تا نیست. به گفته یکی از اهالی: «کازرون سیستم فاضلاب ندارد و توسط چاه جذبی دفع می‌شود. وجود فاضلاب در منطقه‌ای که در آن آب شرب بهره‌برداری می‌شود، باعث اعتراض بخشی از مردم شده است».

کازرون جزو مناطق ملل تحت ستم نیست و در قلب استان فارس قرار دارد. اما با تبعیض‌هایی مشابه آن‌چه بر مردم ملل تحت ستم (در کردستان و بلوچستان و...) اعمال می‌شود، روبه‌رو است. به گفته یکی از اهالی «مشکل کازرون کاملا سیاسی است. مردم کازرون همیشه با حذف گسترده نیروهای بومی این شهرستان روبه‌رو شده‌اند. مدیران در فرمانداری و شهرداری معمولا از شهرهای دیگری آورده می‌شدند. حاکمیت خصوصا در حوزه قضایی و امنیتی سعی می‌کند از شهرهای دیگری نیرو وارد کند. کازرون شهر پرجمعیتی نیست. مردم هم‌دیگر را می‌شناسند و دغدغه‌های مشترک زیادی دارند. نیروهای محلی قابل شناسایی هستند. حالا حاکمیت از نیروهای غیربومی استفاده کرده است». مجموعه این عوامل، فقر و بیکاری، نابودی کشاورزی، تبعیض و... (به‌عنوان یک پدیده عمومی در اقتصاد سرمایه‌داری ایران و حاصل چنین اقتصادی) باعث مهاجرت کشاورزان و جوانان بیکار کازرون به شهرهای دیگر و عموما شیراز شده است.

اما در شیراز چه چیزی در انتظار مردم است؟ حاشیه‌نشینی، بیکاری و اگر کسی «شانس» بیاورد تبدیل شدن به کارگر روزمزد و هر از گاهی. بدون کم‌ترین حق و حقوق. اما این تمام ماجرا نیست. تفکرات و ایده‌های زشت و ارتجاعی برخاسته از روابط تولیدی حاکم، توسط آن‌هایی که خیال می‌کنند «برتر» هستند، مرتبا کار می‌کنند. توده‌های محروم که به امید زندگی بهتر راهی شهرهای مرکزی شده‌اند، به دلیل موقعیت‌شان در سلسله مراتب طبقاتی، به‌خاطر تفاوت‌های فرهنگی و حتا لحجه‌شان، تحقیر شده و مورد تبعیض قرار می‌گیرند. این بی‌شک خشم‌برانگیز است. مناطق زیست مردم در حاشیه‌های شهر شیراز حکایت زندگی در «جهنم» است. اگر در مناطق «بالادست» آب و برق و گاز تقریبا یک‌سره سرویس می‌دهند، در حاشیه‌ها (در برگیرنده مردمی از کازرون، فسا، داراب و دیگر شهرهای استان) از این خبرها نیست. در گرمای خشک شهر از این امکانات محروم‌اند و در زمستان‌ها به دلیل گل و لای و خرابی کوچه و راه، حتا نمی‌توانند فرزندانشان را راهی مدرسه کنند. نتیجه چه می‌شود؟ جوانان



موسوم است. یعنی روز اعلام کشور اسرائیل بر پایه کشتار و آواره کردن فلسطینیان و با همکاری دولت استعماری انگلیس.

پیش از مراسم «انتقال سفارت آمریکا به اورشلیم»، طی هفت هفته متوالی هزاران فلسطینی که عمدتاً پناهندگان و آوارگان بودند در صحرای خشک در کنار سیم خاردارهای مرز سرزمین اشغالی دست به تظاهرات زدند. زمانی که ارتش بی‌رحم اسرائیل با آخرین مدل سلاح‌های مرگبار به تظاهرات حمله کرد، جوانان رزمنده فلسطینی با تنها سلاح خود یعنی تیرکمان و سنگ یورش جنایت‌کاران را پاسخ گفتند. تک تیراندازان ارتش اسرائیل بیش از ۶۰ نفر را فقط در یک روز به قتل رساندند و بیشتر از ۲۷۰۰ نفر را مجروح کردند. این تعداد کشته در یک روز بیش از تعداد کشته‌های اعتراضات هفت هفته مردم فلسطینی در مرز غزه - اسرائیل بود. تا این لحظه بیش از ۱۲۰ نفر در مجموع از زمان آغاز تظاهرات هفت هفته‌ای مردم فلسطین به دست مزدوران اسرائیلی به قتل رسیده‌اند.

در این میان در عین این که افکار عمومی جهان از این کشتار بی‌رحمانه به خشم آمده و آن را در صدها اعتراض خیابانی و صدور بیانییه محکوم کردند، داستان‌سرایان و دروغ پردازان‌های صهیونیست‌های فارسی زبان و توجیه‌گرایان ناسیونالیست و نژادپرست ایرانی حیرت‌انگیز بود. آن‌ها با این توجیه که اعتراضات مردم فلسطین را حماس و حکومت ایران تحریک کرده و مردم فلسطین قصد عبور از مرز و انجام عملیات انتحاری در اسرائیل داشته‌اند، از محکوم کردن جنایات ارتش و دولت اسرائیل سرباز زده و به حقیرترین شکل ممکن به کمونیست‌ها و آزادی‌خواهان واقعی که همیشه در کنار ستم‌دیدگان و علیه دو پوسیده امپریالیسم و بنیادگرایی دینی از نوع اسلامی و صهیونیستی و مسیحی‌اش هستند حمله کردند. در زمره نمایندگان صهیونیست‌های فارسی زبان منشه امیر سردبیر رادیو اسرائیل بود که با بی‌شرمی کامل در برنامه بی بی سی فارسی اعتراضات مردم فلسطین را تخطئه کرد و سرکوب خونین و جنایت ارتش اسرائیل را حق سرمداران دولت راست افراطی تانیا هو دانست.

از سوی دیگر جمهوری اسلامی که در رقابت میان تبه‌کاران منطقه فعلاً مورد بی‌مهری امپریالیسم آمریکا قرار گرفته طبق معمول گذشته تلاش بسیار کرد تا اعتراضات مردم فلسطین برای بازپس‌گیری سرزمین‌شان را شکل دینی داده و چند دهه جنایت و به راه انداختن جنگ میان مذاهب را جایگزین مبارزه مردم فلسطین برای رهایی کند و مبارزات این مردم را بازیچه دست اهداف حکومتی خود قرار دهد. فاشیست‌های اسلامی جمهوری اسلامی آن روی سکه فاشیست‌های مسیحی هم‌چنان بر طبل جنگ میان مذاهب و ادیان مختلف، می‌کوبند.

مردمی که در روز ۱۴ مه (۲۴ اردیبهشت) این چنین بی‌رحمانه توسط ارتش اسرائیل کشتار شدند، چه کسانی هستند؟ این‌ها انسان‌هایی هستند که چند دهه در زندانی به نام نوار غزه اسیر شده‌اند. نوار غزه بزرگ‌ترین زندان بدون سقف جهان نامیده

بیکار و مستاصل همراه با جوانان دیگر در موقعیتی مشابه، دست به خلاف‌کاری می‌زنند. بعد چه می‌شود؟ به‌عنوان «مخل امنیت ملی»، «قاچاقچی»، «دزد» و... دستگیر و یا اعدام می‌شوند. توسط نظامی که خود منشاء و عامل چنین فجایعی است. یا انرژی و خلاقیت‌شان که در یک جامعه عادلانه، در یک روابط انقلابی و گسسته شده از روابط ضد بشری سرمایه‌دارانه، آن جامعه را به شکوفایی و تعاون عالی می‌رساند، عاطل و باطل مانده و در اوج جوانی زندگی‌شان نابود می‌شود.

این نتیجه حاکمیت جمهوری اسلامی است و این کاری است که جمهوری اسلامی با جوانان این کشور می‌کند. **نظامی که با جوانان چنین می‌کند، نباید یک روز هم دوام داشته باشد.**

این‌ها واقعیت و محرک پشت خیزش قهرمانانه توده‌های مردم کازرون است. همان واقعیت آشکار که در مبارزات انقلابی مردم در بیش از هشتاد شهر در دی ماه سال گذشته، دیدیم. همان واقعیت نهفته در مبارزات روزمره کارگران، معلمان، کشاورزان، «دختران خیابان انقلاب» علیه حجاب اجباری و مبارزات بخش‌های دیگر مردم.

خیزش مردم کازرون، تداوم مبارزات انقلابی مردم در دی ماه ۹۶ است که از وعده و وعید و دروغ‌های همه جناح‌های حاکمیت به تنگ آمده و از این نظام قطع امید کرده‌اند. مردم، از جنگ‌افروزی‌های جمهوری اسلامی در خاورمیانه و دخالت‌گری‌های‌اش در سوریه و عراق و یمن و لبنان، از کشت و کشتاری که قربانیان اصلی‌اش توده‌های هم‌سرنوشت با مردم ایران هستند و منفعتش فقط برای جمهوری اسلامی است و حفظ موقعیت در میان رقبای منطقه‌ای ارتجاعی مانند خودش، عاصی شده‌اند. مردم از وعده‌های باند کنونی حاکم بر جمهوری اسلامی که با «اس» برجام، وعده «گشایش اقتصادی»، «رفع بیکاری و اشتغال‌زایی»، «گسترش آزادی‌های مدنی» و امثالهم به میدان آمده و آن‌ها را «سرکار» گذاشتند، بیزارند. به‌خصوص که امروز آشکارا شکست «برجام» دیده می‌شود. مردم از خرافه و افسانه‌پردازی در مورد روایت این امام و آن مجتهد در مورد دین و حرمت آن، متنفرند. چون به عینه و در تجربه زندگی در یافته‌اند که این‌ها چیزی به جز توجیه ستم و استثمار، نبوده است.

در جامعه‌ای که «بالایی‌ها» برای حکومت کردن سردرگم، مغشوش و ناتوانند و «پایینی‌ها» به ده‌ها دلیل آن‌ها را نمی‌خواهند، هر چیزی (از جمله طرح تفکیک یک شهر) می‌تواند به خیزشی سیاسی علیه کل نظام تبدیل شود.

این جامعه در آستانه تحولات بزرگ است. جمهوری اسلامی در شیب تند سقوط قرار گرفته. بحران اقتصادی و سیاسی عمیق‌تر شده و موقعیت بین‌المللی و منطقه‌ای‌اش شکننده‌تر از هر زمان. همه چیز باید تغییر کند و مبارزه مردم کازرون بخشی از این جریان تغییر است.

اما این تغییر اگر سمت و سوی روشن، آگاهانه، نقشه‌مند و سازمان‌یافته نداشته باشد، تغییری مثبت به حال اکثریت مردم نخواهد داشت.

این وظیفه ما کمونیست‌هاست که آگاهی و شناخت از ریشه همه بلاهایی که به سر مردم در سراسر جهان و در ایران می‌آید را به میان آن‌ها برده، علم رهایی (علم کمونیسم نوین) را بی‌پروا و پیگیر تبلیغ و ترویج کنیم، آلترناتیو جامعه رها شده از ستم و استثمار که شایسته کل بشر است را در برابر این نظام طبقاتی و پوسیده و راه رسیدن به چنین جامعه‌ای را ترسیم کنیم. این وظیفه ماست که علم انقلاب و رهایی را با مبارزات مردم پیوند بزنیم، سازمان‌دهی کنیم و سیلاب‌های خروشان مبارزات قهرمانانه مردم را در مسیر یک انقلاب واقعی به پیش برانیم.

جمهوری اسلامی باید سرنگون شود. اما این‌که چگونه و از چه طریقی و توسط چه نیرویی سرنگون شود سرنوشت آینده ما را تعیین می‌کند. ■

«آتش»

می‌شود. زندانبانان این زندان در خانه‌های لوکس در مناطقی که از همین مردم دزدیده شده سکنی گزیده و نام کشور اسرائیل را بر آن گذاشتند که بر پایه نسل‌کشی فلسطینیان به وجود آمده. اینان مردمی هستند که از مسافرت آزادانه حتی برای دیدن بستگانشان و یا برای تحصیل و کار منع شده‌اند. انسان‌هایی که در محاصره بوده و هر روزه تا مرز مرگ پیش می‌روند. نوار غزه همیشه به این خاطر در معرض کمبود مواد غذایی به خصوص برای کودکان قرار دارند. فقط سه ساعت در روز برق دارند و کمبود دارو و امکانات پزشکی بیداد می‌کند روزمره زندگی مردم را تهدید می‌کند. بیش از دو میلیون نفر از مردم محبوس در این شرایط هستند. جایی که تنها حدود ۲۴۰ کیلومتر مربع وسعت دارد.

این‌ها مردمی هستند که در هفت هفته گذشته راهپیمایی متهورانه «راهپیمایی بزرگ بازگشت» را به پیش بردند و تا حد «مرز» و فی‌الواقع سیم‌های خاردار زندان به شدت نظامی، پیش رفتند.

آنان خواستار بازگشت به سرزمین‌های دزدیده شده در زمان استقرار کشور اسرائیل شدند. مردم فلسطین که با این حملات کشتار جمعی روبه‌رو هستند در میان میله‌ها نفر قربانی سیستم سرمایه‌داری امپریالیستی در سراسر جهان هستند. زندگی و حالا مرگ‌شان فریادی علیه این سیستم است و نیاز به سرنگونی این سیستم را طلب می‌کنند. ما در اعتراضات غزه شجاعت مردمی را می‌بینیم که زندگی خودشان را برای دستیابی به عدالت از دست می‌دهند. اما بزرگ‌ترین مشکل فقدان یک رهبری درست و انقلابی است که درک صحیحی از دوست و دشمن داشته باشد و از میان بردن کل این روابط غیر بشری را هدف قرار داده و مردم را بر این اساس سازمان‌دهی و رهبری کند. در غیر این صورت مبارزات دلاورانه و جانفشانی‌های مردم، ثمره‌ای که باید داشته باشد، نخواهد داشت. این چیزی است که در فلسطین و هر نقطه دیگری از جهان به‌اضطرار طلب می‌شود. ■

**کاوه اردلان**

جمهوری اسلامی همیشه تلاش کرده از مبارزات مردم فلسطین سوءاستفاده کند و اسرائیل را به‌عنوان رقیب منطقه‌ای تحت فشار قرار دهد. از سوی دیگر جمهوری اسلامی طوری وانمود میکند که انگار در جهان اصلا کسی نمی‌داند فلسطین کجاست و صهیونیسم چیست. کافیسست به تاریخ رجوع کنید و ببینید که دفاع از فلسطین و مبارزه علیه اسرائیل از سال ۱۹۶۸ بخشی از جنبش جهانی دانشجویی و جوانان از آمریکا تا هند بوده است. چین سوسیالیستی تحت رهبری مائوتسه دون (۱۹۷۶-۱۹۴۹) هرگز حاضر نشد موجودیت اسرائیل را به رسمیت بشناسد. کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی که تحت رهبری گروه‌های چپ و کمونیست بود، جنبش‌های جوانان و دانشجویی در اروپا و آمریکا از حامیان بزرگ جنبش فلسطین بودند و مشروعیت اسرائیل را در سطح جهانی از بین برده و مردم جهان را آگاه کرده بودند که به قول باب آوکیان، بزرگ‌ترین ظلمی که بعد از هولاکاست (کشتار میلیون‌ها یهودی در کوره‌های آدم‌سوزی هیتلر) به مردم یهود شده، تشکیل دولت اسرائیل بوده است. جنبش جهانی در دفاع از فلسطین و مبارزه مردم علیه اسرائیل در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ چنان بود که سازمان ملل متحد در سال ۱۹۷۴ مجبور شد به «سازمان آزادیبخش فلسطین» کرسی «ناظر» بدهد و یک سال بعد، مجمع عمومی سازمان ملل متحد در دهم نوامبر ۱۹۷۵ قطعنامه شماره ۳۳۷۹ را تصویب کرد که اعلام می‌کرد «صهیونیسم شکلی از نژادپرستی و تبعیض شدید است». اما این مصوبه در سال ۱۹۹۱ در سازمان ملل پس گرفته شد. یعنی درست ۱۲ سال بعد از این که به اصطلاح روز قدس در جهان راه‌اندازی شده بود. اصلا با دوستانی مثل جمهوری اسلامی و حزب‌الله لبنان که در جنوب این کشور مقاومت مردم فلسطین را مثله مثله می‌کردند، فلسطینی‌ها نیازی به دشمن نداشتند!

جمهوری اسلامی جنبش سکولار فلسطین را دینی کرد. آرمان فلسطین را که پس گرفتن سرزمین دزدیده شده‌شان بود «قدسی» و «الهی» و تبدیل به جنگ میان ادیان کرد و به این ترتیب به دولت دینی اسرائیل مشروعیت داد. در مورد خیانت‌ها و جنایت‌هایی که جمهوری اسلامی و حزب‌الله لبنان و جنبش امل علیه مبارزات مردم فلسطین مرتکب شده‌اند می‌توان هزاران صفحه قلم زد. ■

**نگاهی به فیلم پرواز بر فراز آشیانه فاخته  
آیا دنیا یک تیمارستان بزرگ است؟**

میلوش فورمن کارگردان فیلم پرواز بر فراز آشیانه فاخته، ۱۳ آوریل ۲۰۱۸ در گذشت. او که اصالتا اهل چک بود، پدر و مادرش را در کودکی در آشویتس از دست داد. فیلم «پرواز بر فراز آشیانه فاخته» که در زبان فارسی با عنوان «دیوانه از قفس پرید» شناخته می‌شود در سال ۱۹۷۵ ساخته شد. نامزد ۹ جایزه اسکار شد که توانست ۵ جایزه را از آن خود کند. فیلم بر اساس رمانی از «کن کیسی» با همین عنوان ساخته شده است. داستان در واقع علیه نظم و روابط اجباری در جامعه آمریکا است. جامعه‌ای که هر چیزی و هر کسی که بر ضد نظم رایجش عمل کند را از سر راه برمی‌دارد. بیمارستان روانی در فیلم سمبل جامعه آمریکا است. جامعه‌ای که به‌ظاهر دموکرات است و در باطن دیکتاتوری است و آن‌قدر افراد را تحت فشار قرار می‌دهد و بر روی باورها و ترس‌های آن‌ها کار می‌کند که هیچ‌کس جرات انجام کاری را ندارد. بیماران، سمبل افکار و عقاید و طیف‌های مختلفی از مردم جامعه هستند که نشان می‌دهد چگونه با آن‌ها برخورد می‌شود و سرکوب می‌شوند و کارکنان، پزشکان و پرستاران نشانه قدرت سیستم می‌باشند. فورمن در یکی از مصاحبه‌هایش می‌گوید: «بسیاری از دوستانم وقتی به آن‌ها گفتم می‌خواهم فیلمی با این موضوع بسازم، مرا منع کردند و گفتند ریسک بزرگی است و اصلا به‌سمت این موضوعات نرو». تیمارستان قسمتی از جامعه انسانی است که بقیه قسمت‌ها از آن غافل و بی‌خبر هستند و در واقع درمان بیماران در دستور کار نیست بلکه حذف آن‌ها که در

اصل حذف صورت مساله است، انجام می‌شود. فیلم، با ورود مک مورفی، قهرمان اصلی داستان به تیمارستان آغاز می‌شود. او که به جرم همخوابگی با دختری کم‌تر از سن قانونی به زندان محکوم شده است، برای فرار از زندان و کار اجباری خود را به دیوانگی می‌زند تا بتواند دوران بی‌دردسری را در آسایشگاه روانی بگذراند. اما خیلی زود شخصیت پر انرژی مک مورفی با شخصیت سرد، خشک و مستبد پرستار راچد برخورد می‌کند و در مقابل هم قرار می‌گیرند. لویییز فلیچر بازیگر نقش «راچد» می‌گوید، او سمبل نظم عمومی و قدرت حاکم است. نماینده اجتماع سرکوب‌گر و تنبیه‌کننده است و مظهری از بوروکراسی سرد با ظاهری انسان‌دوستانه و خشونت‌پنهان است. او تحت عنوان پروسه درمان، هر روز بیماران را دور هم جمع می‌کند و درباره علت بودن آن‌ها در تیمارستان از آن‌ها سوال می‌کند و آن‌ها را وادار می‌کند که حرف بزنند. در واقع با شرمسار کردن آن‌ها در مقابل همدیگر آن‌ها را سرکوب و کنترل می‌کند. او از هر ابزاری مانند تفرقه‌افکنی و تحقیر استفاده می‌کند تا از انسان‌ها موجودی بسازد که هیچ شباهتی به انسان به مفهوم واقعی نداشته باشند. فلیچر بعد از اینکه ۵ نفر پیشنهاد بازی در این نقش را رد کرده بودند، برای بازی در این نقش انتخاب شد، در مصاحبه‌ای می‌گوید: «پذیرفتن چنین نقشی در آن دوران خیلی سخت بود. هم جسارت زیادی می‌خواست و هم فرو رفتن در آن سخت بود و من سعی کردم سوءاستفاده او از قدرتی را که در اختیارش بود، برجسته کنم. این بحث در آن دوران که نیکسون به‌خاطر رسوایی واتر گیت مجبور به استعفا شده بود خیلی جلب توجه کرد». شخصیت راچد در سال ۲۰۰۳ به انتخاب انستیتوی فیلم آمریکا در رتبه پنجم منفورترین شخصیت‌های سینما قرار گرفت. مک مورفی با بازی بی‌نظیر جک

# رضا شاه و تشکیل دولت متمرکز نیمه مستعمراتی در ایران

## بخش اول: از رضا پالانی تا رضا شاه

از مشروطه خواهان و مبارزان به صورت خودجوش در کرمانشاه، تبریز، گیلان و خراسان به این وضعیت واکنش نشان داده و دست به مقاومت های سیاسی و نظامی علیه انگلستان و روسیه و مجریان داخلی آن ها زدند که معروف ترین آن ها قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز (فروردین تا شهریور ۱۲۹۹) و جنبش میرزا کوچک خان در گیلان (۱۳۰۰-۱۲۹۹) بود. در سال ۱۹۱۷ در روسیه امپراتوری تزار طی دو انقلاب فوریه و اکتبر سرنگون شد. سقوط امپریالیسم روس و روی کار آمدن یک دولت انقلابی سوسیالیستی در روسیه، بر سیاست و جامعه ایران تأثیرات عمیقی گذاشت. دولت تازه تأسیس شوروی، کلیه معاهدات استعماری میان روسیه تزاری و ایران را لغو کرد و پیروزی انقلاب بلشویکی باعث خیزش جنبش های انقلابی و سوسیالیستی در نقاط مختلف جهان از جمله ایران شد. میرزا کوچک خان که جنبشش تا پیش از این ماهیتی ضد استعماری، رفرمیستی و مشروطه خواهانه داشت با انقلابیون چپگرای ایران متحد شد و به یک جنبش انقلابی، ضد امپریالیستی و سوسیالیستی تبدیل شد. اتحاد جنگلی ها و کمونیست های ایرانی در خرداد ۱۲۹۹ با حمایت و کمک های مستقیم دولت تازه تأسیس شوروی، جمهوری شورایی سوسیالیستی ایران را اعلام کردند.



رضا خان در دوره مهنری اسطبل سفارت هلند در تهران

تا پیش از انقلاب اکتبر، توازن قوا میان روس و انگلیس ساختار قدرت در ایران را شکل می داد و با از بین رفتن روسیه تزاری، این موازنه به طور کامل به نفع بریتانیا تغییر کرد. لندن تصمیم گرفت با قرارداد ۱۹۱۹ (۱۲۹۸) رسماً ایران را به مستعمره خود تبدیل کند. اما این قرارداد با مخالفت شدید اکثریت مردم ایران، دولت تازه تأسیس شوروی و حتی قدرت امپریالیستی در حال عروج یعنی ایالات متحده آمریکا روبه رو شد و انگلستان ناچار شد راه دیگری پیدا کند. در سوم اسفند ۱۲۹۹ با طراحی ژنرال انگلیسی ادمنوند آیرونساید، چهار هزار نیروی مسلح قزاق به فرماندهی سرهنگ گمنام رضاخان وارد تهران شدند و ضمن انجام یک کودتا، سید ضیاءالدین طباطبایی را به نخست وزیر نشانند. رضا خان به مقام وزارت جنگ کابینه سید ضیاء رسید. در قسمت بعدی این سلسله مقالات بیشتر به ماهیت رابطه رضاخان و انگلستان طی این سال ها تا تشکیل سلسله پهلوی خواهیم پرداخت اما فعلاً به ذکر این بسنده می کنیم که امپریالیسم انگلیس از این مقطع به بعد به تدریج به این نتیجه رسید که رضاخان و تشکیل یک دولت متمرکز نیمه مستعمراتی، بهترین حافظ منافع آن ها در ایران هستند. مهم ترین وظیفه دولت کودتا و شخص رضاخان، سرکوب جنبش های ضد انگلیسی مانند جنبش جنگل و قیام کلنل محمد تقی خان پسپان در خراسان (۱۳۰۰) و شورش تحت رهبری ابوالقاسم لاهوتی در تبریز (۱۳۰۰)، جلوگیری از قدرت گرفتن جنبش های کمونیستی و انقلابی در سایر نقاط و حفظ ساختار دولت و نظام فئودالی در ایران بود. او با این هدف، دو نیروی نظامی قزاق و ژاندارمری را با یکدیگر ترکیب کرد و یک ارتش واحد ساخت و بعدها با رسیدن به مقام فرماندهی کل قوا نفوذ معنوی و سیاسی خود را در آن تثبیت کرد. رضا خان که در اسفند ۱۲۵۶ در آلاشت سوادکوه و در ایل پالانی به دنیا آمده بود، در جوانی به فوج قزاق پیوست و به مرور به مراتب بالای نظامی رسید و توانست نظر مساعد

چند سالی است افسانه های عجیب و غریبی در مورد عملکرد و نقش تاریخی رضا شاه در میان بخش هایی از جامعه ایران و خصوصاً در بعضی کانال های ماهواره ای و فضای مجازی منتشر و تبلیغ می شود. این که چرا بخش هایی از جامعه بعد از ۱۲۰ سال مبارزه و جنبش و انقلاب برای دست یافتن به رهایی، به تقدیس شخصیتی مانند رضا شاه می پردازند موضوعی است قابل تأمل و البته قابل تأسف. علل مختلفی باعث چنین رویکردی به رضاخان و تأثیرش در تاریخ ایران شده است؛ از شکست انقلاب ۱۳۵۷ و وضعیت فلاکت بار اقتصادی و سیاسی که جمهوری اسلامی در این چهل سال برای اکثریت مردم به وجود آورده تا تبلیغات دروغین فیلم های سفارشی مانند مستند رضا شاه از شبکه من و تو، از احساسات کور ناسیونالیستی و حس تحقیرشدگی ملی در منطقه و جهان تا ناآگاهی تاریخی و رواج یاره های عوام فریبانه و همه پسند در فضای مجازی. ما در مورد رضا شاه نیز مانند کورش هخامنشی و علی بن ابی طالب با یک تصویر غیر تاریخی، اغراق آمیز و تحریف شده روبه رو هستیم که بدون در نظر گرفتن واقعیت های اوضاع جهان، منطقه و ایران در آن مقطع تاریخی و بدون توجه به پیامدهای بلندمدت و تاریخی

سیاست ها و اقدامات رضاخان به افسانه بافی در مورد سیمای «با شکوه رضا شاه کبیر» مشغول است.

در این سلسله مقالات سعی می کنیم با استناد به منابع دسته اول و مآخذ و پژوهش های تاریخی و با به کار بردن روش علمی مطالعه تاریخ جامعه (ماتریالیسم تاریخی) به تحلیل و تشریح اوضاع و احوال بین المللی و داخلی که به برآمدن و قدرت گرفتن رضا شاه منجر شد و به تحلیل ماهیت تاریخی دولت او و عملکردش پردازیم.

کارل مارکس درباره لونی ناپلئون بناپارت (ناپلئون سوم ۱۸۰۸-۱۸۷۴) که پس از انقلاب فرانسه ابتدا رئیس جمهور و بعد امپراتوری شد، نوشت: «نشان می دهد که مبارزه طبقاتی در فرانسه چگونه اوضاع و احوال و وضعیتی به وجود آورد که در نتیجه آن، آدم کم مایه دلقک مآبی توانست قیافه قهرمان به خود بگیرد» (۱). چنین تعبیری در مورد عروج رضاخان و روندی که منجر به قدرت گرفتن او شد را نیز می توانیم به کار ببریم.

رضا خان میرپنج بر ویرانه های شکست انقلاب مشروطه و سرخوردگی اجتماعی ناشی از آن به قدرت رسید. انقلاب ضد استبدادی و ضد استعماری مشروطه، توسط ائتلاف ارتجاعی روحانیون و فئودال های داخلی و امپریالیسم روسیه تزاری سرکوب شد و به بن بست کشانده شد. آرزوهای مردم برای آزادی، حکومت قانون و برابری اجتماعی با کشتار، خلع سلاح و نا امید کردن جناح انقلابی مشروطه خواهان و بازگشت مجدد فئودال ها و سرمایه داران فرصت طلب به مجلس و به قدرت، به ناامیدی تبدیل شد. جنگ جهانی اول (۱۹۱۸-۱۹۱۴ / ۱۲۹۴-۱۲۹۷ ش) به ایران نیز کشیده شد و دو قدرت امپریالیستی انگلستان و روسیه تزاری کشور را به مناطق تحت نفوذ خود تبدیل کردند. حاصل این وضعیت، فروپاشی اقتصادی جامعه و ناامنی وسیع و قحطی گسترده ای بود که به مرگ تعداد زیادی از مردم (بنا به روایاتی یک چهارم جمعیت) منجر شد. جمعی

آیرونساید برای فرماندهی نظامی کودتای ۱۲۹۹ را جلب کند. اوضاع ویژه سیاسی و مبارزه طبقاتی در ایران ما بین سال‌های ۱۲۹۳ تا ۱۳۰۴ و سه عامل ارتش، امپریالیسم انگلیس و مجلس شورای ملی شرایط را برای صعود او از نرده‌بان قدرت و تثبیت موقعیتش فراهم کردند.

مبارزه طبقاتی در ایران و جدال قدرت پس از شروع جنگ جهانی اول، در دو سطح جریان داشت: نخست جدال میان دو قطب انقلابی و ارتجاعی که در چندین نقطه و مشخصاً در جنگ میان جنبش جنگل و جمهوری شوروی ایران با حکومت مرکزی تبارز داشت و دوم رقابت میان شخصیت‌ها و جناح‌های طبقات حاکمه یعنی فئودال‌های با نفوذ پیشین و بزرگ مالکان و سرمایه‌داران جدید و وابسته به نظام جهانی سرمایه‌داری که به دنبال کسب موقعیت بیشتر در اقتصاد و ساختار قدرت بودند. توازن قوای جهانی و داخلی به شکلی بود که هیچکدام از این قدرت‌ها قادر به حذف طرف مقابل و برتری کامل بر دیگران نبودند. نه انگلستان توانست با قرارداد ۱۹۱۹ ایران را مستعمره خود کرده و به این جدال قدرت خاتمه دهد و نه اتحاد شوروی به علت درگیری در جنگ داخلی (۱۹۲۳-۱۹۱۸) و محاصره اقتصادی و سیاسی امپریالیست‌ها قادر بود انقلاب جنگل در ایران را تا فتح تهران و سپس حفظ آن یاری کند. جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران به علت چندین رشته از اشتباهات و کمبودهای سیاسی و تشکیلاتی (و بیش از همه فقدان یک خط سیاسی انقلابی روشن و استراتژی و رهبری واحد) قادر به گسترش انقلاب، فتح تهران و متحد کردن سایر جنبش‌های ضد انگلیسی مانند قیام خیابانی و کلنل پسیان نشد و نهایتاً با بروز جدایی در دو جناح راست (به رهبری میرزا کوچک) و چپ (به رهبری کمونیست‌های ایرانی) و قطع حمایت شوروی، تضعیف شد و در آتش گلوله‌های فزاینده رضا خان و امپریالیسم انگلیس در خون غرق شد. (۲) شکست جنبش جنگل، نقطه عطف چرخش توازن قوا به ضرر قطب انقلابی و مردمی جامعه و به نفع سران قدیم و جدید طبقات حاکمه بود. بدون حمایت انگلستان، رضا خان قادر به شکست نظامی جنبش جنگل نبود. (۳) شکست جمهوری سوسیالیستی ایران و وقایع بعدی که به شکل‌گیری دیکتاتوری استبدادی رضا خان منجر شد بیانگر آن است که اگر کمونیست‌ها قادر به انجام وظایف تاریخی خود برای سازماندهی مردم و رهبری انقلاب و کسب قدرت نباشند، نیروهای مرتجع و وابسته به امپریالیسم از دل فرصت‌ها و تضادهای اجتماعی برخوانند آمد و یک فقره دیگر فاجعه و وحشت را به مردم و جامعه تحمیل می‌کنند. همچنین به مدافعین امروزی رضا خان که مدعی‌اند برآمدن او «بهترین رویداد ممکن» در آن مقطع تاریخی بود، باید یادآوری کرد که هرگونه مقایسه میان عملکرد و قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی ایران با آنچه که رضا شاه طی سال‌های سلطنتش بر سر مردم آورد، نشان می‌دهد که ظرفیت‌های سیاسی و اجتماعی جامعه ایران در همان مقطع و برای بنای یک جامعه بهتر بسا بیشتر از استبداد رضا خانی و دولت نظامی و نیمه مستعمراتی او بود.

این بن‌بست سیاسی در جدال قدرت به همراه تضعیف اقتصادی و سیاسی دولت مرکزی باعث عروج و قدرت گرفتن خان‌ها و شورشیان محلی مانند شیخ خزعل (۱۳۱۵-۱۲۴۲) متحد انگلستان و حاکم محلی مَحْمَرَه (خرمشهر امروزی) و اسماعیل آقا سمکو (۱۳۰۹-۱۲۶۶) رئیس ایل کرد شکاک در مناطق شمال کردستان شد. رضا خان با کمک انگلیسی‌ها توانست شورش شیخ خزعل در ۱۳۰۳ را خاموش کند. مقابله با راهزنان در معدود جاده‌های برخی شهرهای ایران و خروج از وضعیت بحران مطلق، به شهرت و محبوبیت نسبی رضا خان در میان جامعه منجر شد. فروپاشی اقتصادی و سیاسی و ناکارآمدی دربار احمد شاه قاجار و نخست‌وزیران مختلف، مردم را نسبت به هر فرد یا جریانی که می‌توانست قدرت را در دست گرفته و نظم و ثبات اجتماعی و اقتصادی ایجاد کند، خوشبین و همدل می‌کرد. رضا خان با حمایت ارتش، تبلیغات احزاب

روزنامه‌های طرفدارش (مانند حزب تجدد) توانست این خوشبینی را هم در میان جامعه و هم رجال جناح‌های مختلف سیاسی آن وقت ایجاد کند. تا آن‌جا که از سید حسن مدرس محافظه‌کار و محمد مصدق لیبرال تا سلیمان میرزا اسکندری سوسیال دمکرات و بسیاری دیگر از روشنفکران وقت قائل به نقش خدمات او در دادن نظم و امنیت به کشور بودند. احساس یأس و سرخوردگی پس از شکست انقلاب مشروطه و جنبش جنگل و ناامنی و فروپاشی اجتماعی، شرایطی را ایجاد کرده بود که گویی این شعر مهدی اخوان ثالث که «کاوهای پیدا نخواهد شد امید/ کاشکی اسکندری پیدا شود» شرح حال بسیاری از افکار و نظرات در جامعه ایران بود و آن‌ها در چکمه‌های رضاخان، سیمای یک رهبر مقتدر که قادر به خاتمه دادن به هرج و مرج است را می‌دیدند.

رضا خان در آبان ۱۳۰۲ با حکم احمد شاه به مقام نخست‌وزیری رسید و با سفر شاه به اروپا، هر چه بیشتر بر نفوذش افزود. یک گرایش جمهوری‌خواهانه قوی نیز در این مقطع در میان نخبگان سیاسی و روشنفکران ایران وجود داشت که بسیار متأثر از تغییر رژیم سلطنت عثمانی به جمهوری ترکیه (۱۳۰۲/۱۹۲۳) بود. (۴) رضاخان و احزاب و روزنامه‌های طرفدارش برای مقطعی طرفدار این گرایش بودند و بحث ریاست جمهوری مادام‌العمر او مطرح بود. مسأله جمهوری‌خواهی حتی باعث خوشبینی مقامات سفارت و دولت اتحاد شوروی نسبت به نقش و ماهیت او شد. درباره این‌که رضا خان به واقع خواهان جمهوری بود یا فرصت‌طلبانه برای متحد کردن روشنفکران جمهوری‌خواه به همسویی با آن تظاهر کرد، هنوز میان مورخین و محققین اختلاف نظر وجود دارد. اما هر چه بود روحانیون شیعه و در رأس آن‌ها سید حسن مدرس و حتی برخی روشنفکران مانند میرزاده عشقی و ملک‌الشعرا بهار به ضدیت با جمهوری‌خواهی پرداختند و توانستند در تهران تظاهرات بر علیه جمهوری و در دفاع از سلطنت به راه بیندازند. از این مقطع به بعد رضا خان به مخالفت با جمهوری‌خواهی پرداخت و خواهان متوقف کردن تبلیغات جمهوری‌خواهانه از سوی هوادارانش شد و در عوض با سفر به قم و دیدار با مراجع شیعه، از تعهد خود به دیانت و اسلام سخن گفت. به این ترتیب رضا خان که توانسته بود در میان سستی‌های محافظه‌کاران و رادیکال‌های مجلس چهارم طرفدارانی از هر دو جناح پیدا کند، با ضدیت با جمهوری‌خواهی و وفاداری به اسلام و مرجعیت توانست روحانیون شیعه را نیز با خود متحد کند.

آخرین خیز سردار سپه برای قبضه کامل قدرت با یک استعفای تاکتیکی و نمایشی در فروردین ۱۳۰۳ صورت گرفت. فرماندهان ارتش که در دوران ریاست و وزارت او به نان و مکنای رسیده بودند با ارسال تلگرام‌های تهدیدآمیز مجلس را در فشار گذاشتند. (۵) رضا خان که از چندی پیش مقدمات رسیدنش به سلطنت را با تهدید و ترور برخی مخالفان مانند میرزاده عشقی و تهدید ولیعهد قاجار فراهم کرده بود، نهایتاً با تصویب نمایندگان مجلس پنجم در ۹ آبان ۱۳۰۴ و بعد از انقراض سلسله قاجار توسط مجلس به سلطنت رسید. به این ترتیب دیکتاتوری مستبدانه رضا خان نه با تعطیلی پارلمان بلکه با تلفیقی از تهدید و سرکوب مخالفین، عوام‌فریبی و متحد کردن نمایندگان مجلس و جلب توافق امپریالیسم انگلیس تثبیت شده و به سلطنت او منجر شد. ■

## سیامک صبوری

### پانویس‌ها:

- ۱) هجدهم پروم لوتی بناپارت. کارل مارکس. ترجمه باقر پرهام. تهران. نشر مرکز. چاپ دوم ۱۳۷۸. ص ۴
- ۲) در مورد فراز و فرود جنبش جنگل و جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران نگاه کنید به: میلاد زخم. خسرو شاکری. ترجمه شهریار خواجهان. تهران. نشر اختران ۱۳۸۶
- ۳) تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران (جلد اول). ملک‌الشعرا بهار. تهران. نشر امیرکبیر. ۱۳۲۷. ص ۱۲۳
- ۴) در مورد جنبش جمهوری‌خواهی نگاه کنید به: چالش جمهوری و سلطنت در ایران. داریوش رحمانیان. تهران. نشر مرکز ۱۳۷۹
- ۵) تاریخ بیست ساله ایران (جلد سوم). حسین مکی. تهران. انتشارات امیرکبیر. ۱۳۵۷. ص ۵۲۶

## واقعیت کمونیسم چیست؟

### بله! ما کمونیست‌ها

### تمامیت‌گرا هستیم

### همه چیز را باید تغییر داد!

از زمانی که انقلاب‌های کمونیستی در پاسخ به ستم و استثمار سرمایه‌داری در جهان آغاز شد و به پیروزی‌های بزرگ و استقرار کشورهای سوسیالیستی ابتدا در روسیه (۱۹۱۷) و سپس در چین (۱۹۴۹) رسید، ما کمونیست‌ها متهم به «تمامیت‌گرا» شده‌ایم. باید با صدای بلند اعلام کرد: بله ما تمامیت‌گرا هستیم. اما نه به معنای دخالت در همه امور افراد. بلکه به معنای دخالت در همه امور نظام سرمایه‌داری و از میان بردن تمامیت سرمایه‌داری. این «تمامیت‌گرایی» را مارکس بنیان‌گذار کمونیسیم علمی نزدیک به ۱۷۰ سال پیش این‌گونه تئوریزه کرد: سوسیالیسم دوران گذاری طولانی است که تحت حاکمیت دولت دیکتاتوری پرولتاریا می‌خواهد به محو و نابودی چهار چیز دست یابد: محو تمام تمایزات طبقاتی، محو تمام روابط تولیدی که این تمایزات را به وجود می‌آورند، محو تمام روابط اجتماعی ستمگرانه که از این روابط تولیدی استثمارگرانه برمیخیزند و محو تمام افکار کهنه‌ای که از این تمایزات و روابط ستم و استثمار برخاسته و از آن نگهداری و حفاظت می‌کنند. «هر آن چه سفت و سخت است ذوب می‌شود و به هوا می‌رود، آن چه مقدس است نامقدس می‌گردد، و سرانجام آدمی ناگزیر می‌شود با دیدگانی هشیار با شرایط واقعی زندگی و روابط خویش با نوع خود روبه‌رو شود» (مانیفست کمونیست. نوشته کارل مارکس و فردیش انگلس - ۱۸۴۸).

به این معنا، ما کمونیست‌ها تمامیت‌گرا هستیم. زیرا کلیه مصائبی که بشریت به‌ویژه اکثریت مردم کارگر و زحمتکش تحت ستم و استثمار از آن‌ها در رنجند، برخاسته از تمامیت این نظام سرمایه‌داری است و توسط آن تولید می‌شود. این تمامیت باید نابود شود تا رهایی همگانی حاصل شود. ضرورت چنین انقلابی را کمونیست‌ها به وجود نیاورده‌اند. بلکه نظام سرمایه‌داری به وجود آورده است و کمونیست‌ها، صرفاً از طریق تئوریسین‌های بزرگ خود از زمان مارکس و انگلس، مائو، لینن و امروز باب آوکیان، به‌طور علمی و با استفاده از روش علمی، به این ضرورت آگاه شده و پاسخ به آن را کشف و تئوریزه و نقشه‌مند دنبال کرده‌اند. هدف علم، کشف واقعیت (واقعیت مربوط به هر جنبه از هستی، از کهکشان‌ها تا جامعه بشری) و قوای محرکه تغییر آن است. روش علم حرکت از جهان واقعی است و در عین حال درک می‌کند که واقعیت ایستا و ساکن نیست. بنابراین، تلاش می‌کند تا قوای محرکه آن را کشف کند. به یک کلام، هدف علم آن است که تعیین کند چرا جهان واقعی (از جمله جامعه بشری) این‌گونه هست که هست و چگونه می‌توان، بر مبنای قوای محرکه‌اش، آن را به سمت مثبت تغییر داد.

کمونیسیم، علمی است که این امر را در مورد جامعه بشری انجام می‌دهد. مارکس به بدبختی‌ها و فلاکت و رنج‌های جامعه بشری علمی نگاه کرد. این واقعیت را به طرق مختلف بررسی کرد. از طریق آزمایش، از طریق تحقیق، از طریق یاد گرفتن از دانش انباشت‌شده و تجارب و آزمایش‌های دیگران، به دینامیک‌ها و نیروهای محرکه زیربنایی جامعه پی‌برد. او بدون آن‌که تعصبات و افکار خیالی خود را بر واقعیت تحمیل

نیکلسون نقش کسی را دارد که آمده تا این نظم عمومی را خدشه‌دار کند. زمانی که مک مورفی وارد می‌شود، راچد بر تمام بیماران تسلط کامل دارد. مک مورفی به شکل‌های مختلف تلاش می‌کند تا اعتماد به نفس از دست رفته بیماران را احیا کند و امید به زندگی و رهایی از این وضعیت را به آن‌ها بازگرداند و بتوانند بر ترسشان از راچد و موقعیتشان غلبه کنند. خیلی زود، مک مورفی به قهرمان بیماران دیگر تبدیل می‌شود. او سعی می‌کند که به آن‌ها یاد بدهد در برابر مشکلات، پیش از تلاش کردن، تسلیم نشوند و در مواجهه با سختی‌ها، بیشترین تلاش خود را به کار برند و در این زمینه موفق می‌شود، اگر چه به قیمت جان خودش تمام می‌شود. برای تنبیه بیماران در تیمارستان به مغز آن‌ها شوک الکتریکی وارد می‌کنند و مک مورفی هم از این قاعده در امان نمی‌ماند و چندین بار با شوک الکتریکی، شکنجه و تنبیه می‌شود. در واقع این مجازات کسانی است که در مقابل نظم و قدرت بایستند و مطیع نباشند. در یکی از شب‌ها مک مورفی به‌صورت شبانه و مخفیانه برنامه‌ای را برای شاد کردن بیماران ترتیب می‌دهد. فردای آن شب پرستار راچد به قضیه پی می‌برد و برای تنبیه یکی از جوان‌ترین بیماران دست روی نقطه ضعف او می‌گذارد و می‌گوید که مادرش را در جریان کاری که انجام داده قرار می‌دهد. پسر جوان که شدیداً از مادرش حساب می‌برد، در برابر این تهدید دست به خودکشی می‌زند. مک مورفی در مقابل این اتفاق به راچد حمله می‌کند و می‌خواهد او را خفه کند. اما در لحظات آخر به وسیله یکی از نگهبان‌ها، راچد نجات پیدا می‌کند. مجازات این کار مک مورفی جراحی لوبوتومی به دستور پرستار راچد است. لوبوتومی، ایجاد دو سوراخ در ناحیه پیشانی برای خارج نمودن بخش‌هایی از مغز است و در واقع فرد را تبدیل به یک انسان بی‌احساس و بی‌قدرت می‌کند که به شکل گیاهی قادر به ادامه زندگی است. «چیف برامدون»، بیمار دو رگه سرخپوست-سفیدپوست که بعد از شرکت در جنگ جهانی دوم دچار اختلال روانی شده و در تیمارستان خود را به کری و لالی زده است و این راز خود را فقط برای مک مورفی فاش می‌کند و دوستی پنهانی بین این دو نفر شکل می‌گیرد، تاب نمی‌آورد که مک مورفی را در این حالت ببیند و نمی‌خواهد مقاومت او در مقابل راچد شکست بخورد. در نتیجه، مک مورفی را با بالش خفه می‌کند و با شکستن پنجره و پرتاب خود به بیرون، قفس را می‌شکند و به سوی آزادی پرواز می‌کند. مکانی که فیلمبرداری در آن انجام شده، یک تیمارستان واقعی است و رییس تیمارستان و دیگر پزشکانی که در فیلم حضور دارند، نقش‌های واقعی خود را بازی می‌کنند. دکتر «دین بروکس» رییس تیمارستان که نقش سوپر وایزر جان اسپوی را بازی کرده در مصاحبه‌ای می‌گوید، روندهایی که در فیلم در مورد بیماران اتفاق می‌افتد منطبق بر واقعیت آن زمان است و این فیلم جامعه پزشکی آمریکا را زیر سوال برد و باعث تغییر روند برخورد به بیماران خصوصاً در بخش اعصاب و روان شد. بعد از این فیلم، دولت آمریکا چندین فیلم مستند در باره بیمارانی با مشکلات روانی ساخت و تلاش کرد تا برخلاف جریان فیلم پرواز بر فراز آشیانه فاخته حرکت کند و نشان بدهد که شکل برخورد با بیماران متفاوت است، ولی هیچ‌کدام موفق نبود و مورد استقبال قرار نگرفت. فیلم به‌خوبی نشان می‌دهد که مغز داشتن، تفکر و منفعل نبودن چقدر در حرکت رو به جلوی زندگی موثر است. دیوانگان تیمارستان، استعاره‌ای از کل مردم در دنیای واقعی بودند که نشان می‌داد چگونه دستگاه قدرت و سرکوب به شکل‌های مختلف آن‌ها را منکوب و منفعل کرده است. مک مورفی، مغز متفکر در اقلیتی بود که توانست اکثریتی را تکان بدهد و دیگر آن‌ها آدم‌های سابق نبودند. ماشین قدرت و سرکوب، مغز متفکر را از بین برد ولی نتیجه کارهای مک مورفی به رهایی و پرواز خاتمه پیدا کرد. ■

لیلی پناهی

#### پا نوشت :

نام فیلم از قسمتی از یک شعر کودکانه گرفته شده است

یکی پرید غرب، یکی پرید شرق  
یکی رو آشیونه فلاخته، کشید پر

کند، توانست واقعیت جامعه را کشف کند و راه تغییر آن به سود بشریت را پیدا کند. از آن جا که جامعه بشری مثل هر پدیده دیگر ایستا نیست و حرکت می کند، از آن جا که وقایع پیچیده از قبل قابل پیش بینی نیستند، تئوری مارکسیستی هم باید حرکت می کرد و خود را بر واقعیت منطبق می کرد. باید اشتباهاتش را دور می ریخت و باز هم از دانش و تجارب و آزمایش های خود و دیگران یاد می گرفت تا واقعیت را بهتر بفهمد و راه تغییر جامعه بشری به سود بشریت را روشن تر رصد و جهت یابی کرده و حرکت را نقشه مندتر کند. تکامل علم کمونیسم پس از مارکس، برای اولین بار توسط لنین و سپس مائوتسه دون انجام شد و امروز، باب آوکیان با سنتز نوین کمونیسم آن را تکامل کیفی دیگری داده است. بدون این علم، هرگز نمی توانیم، علت العلل ظلم و بی عدالتی، سرکوب و خفقان، جنگ و ویرانی، بیکاری، گسترش حریق وار تن فروشی و تجارت سکس و... را به درستی درک کرده و به راه درمان این مصائب در سطح همگانی (و نه فقط برای قشری اندک) آگاه شویم. طبقه بورژوازی در همه کشورهای از جمله در ایران، با کمک همدستان خرده بورژوازی خود همیشه سعی در دفن این علم بزرگ کرده اند. دفن کردن این علم و ممانعت از دسترسی آگاهانه پرولتاریا و دیگر ستمدیدگان جامعه (مانند زنان) به این علم، یکی از بزرگترین جنایات علیه بشریت و قابل قیاس با دفن کردن انواع شناخت های علمی در مورد بیماری های رایج در میان مردم و راه درمان یا جلوگیری از آنهاست. درست مانند اینست که مثلا واکسن فلج اطفال، به خاک سپرده شود. به همین علت، مبارزه علیه اپورتونیسم و اپورتونیست ها (کسانی که تحت نام دفاع از توده ها، کمونیسم را دفن می کنند) یک ضرورت است و باید با مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیسم توأم باشد. به قول لنین، «اگر مبارزه علیه امپریالیسم، به طور لاینفکی با مبارزه علیه اپورتونیسم توأم نباشد جز عبارت پردازی پوچ یا فریب چیز دیگری نخواهد بود» (لنین. امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری). دست کشیدن از علم کمونیسم و انقلاب کمونیستی، برابر است با عدول کامل از مبارزه طبقاتی و دست کشیدن از هر اندیشه انقلابی. مبارزه و فداکاری برای هر چیزی کمتر از انقلابی که این نظام را ریشه کن کند، دور باطل است و به هدر رفتن مبارزات و فداکاری هایی که در مقاومت علیه شرایط ستم و استثمار صورت می گیرد.

«سرنگونی و نابودی دولت جمهوری اسلامی و رهایی جامعه از این شرایط و نبرد برای بنیانگذاری یک نظام نوین سوسیالیستی، ضرورتی عاجل است. دیرکرد در تحقق این ضرورت، هر ثانیه بر فلاکت و رنج اکثریت قاطع مردم میافزاید.

مبارزه امروز ما برای رهایی جامعه ایران از استثمار و ستم، بخشی از مبارزه برای رها کردن کل جهان از ستم و استثمار بوده و با این هدف پیش می رود. چرا که رنج های مردم در سراسر جهان، ریشه در نظام اقتصادی-اجتماعی سرمایه داری دارد. فقر و بی حقوقی هر کارگر کارخانه و معدن و مزرعه، هر دستفروش و کولبر و جاشوی لنج، هر مهاجر و پناهجویی که در دریا غرق می شود، هر بمبی که دولت های ارتجاعی منطقه یا ارتش های امپریالیستی روسیه و آمریکا و ناتو، بر سر مردم خاورمیانه می ریزند، عروج نیروهای مرتجع اسلامگرا که مردم را به اسارت می کشند، هر کودک فلسطینی که به دست سربازان

ارتش اشغالگر اسرائیل به خاک می افتد، خشونت و تحقیر مداومی که بر زنان در سراسر جهان اعمال می شود، سرکوب ال.جی.بی.تی ها، بحران هراسناک آب و نابودی محیط زیست، فساد بی پایان در میان حاکمان، رقابت های تجاری که لاجرم به جنگ های جهانی ویرانگر منتهی می شوند، ماندگاری و نفوذ افکار کهنه در میان مردم و حتا ستم توده های فرودست علیه یکدیگر، همه ریشه در کارکرد و دینامیک های نظام سرمایه داری دارند.

نظام سرمایه داری به نظام سرمایه داری امپریالیستی تبدیل شده است. به این معنا که، تمام نقاط دنیا را در یک نظام واحد اقتصادی و سیاسی ادغام کرده و به اشکال مختلف بر همه کشورهای جهان از جمله ایران، تسلط دارد. این نظام بر تضاد میان تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی بنا شده است. تولید اجتماعی به این معنا که نیازهای همه جانبه انسان ها از طریق مشارکت و تقسیم کار اجتماعی میان میلیاردها انسان در سراسر جهان تولید می شود. میلیاردها نفر در مقیاس جهانی، در شبکه ای درهم تنیده، در کارخانه ها، اعماق زمین، مزارع، کوه ها، دریاها، جاده ها و آسمان ها، در پژوهشکده ها و کتابخانه ها و چاپخانه ها، در تماشاخانه ها و هنرکده ها و غیره، شبانه روز کار می کنند تا نیازهای زندگی بشر را تولید و تامین کنند. مالکیت خصوصی به این معنا که ثروت مادی، دانش و خدماتی که این گونه تولید می شود و فرآیند تولید آن، توسط قشر کوچک طبقه سرمایه دار در هر کشور و طبقه سرمایه دار امپریالیستی حاکم بر جهان تصاحب و کنترل شده و بر مبنای کسب حداکثر سود جهت داده می شود... آتش خشم بی پایان از نظامی که این چنین زندگی توده های مردم در سراسر جهان را به تباهی می کشاند، در وجود ما شعله می کشد. آتشی که بدون آن صحبت از مبارزه بیهوده است. اما فقط حس عدالتجویی و نفرت از اسارت بشریت در انقیاد نظام منسوخ طبقاتی نیست که ما را کمونیست کرده و مصمم به نبرد برای انقلاب کمونیستی شده ایم. افزون بر این و اساسی تر از آن، بر اساس دانش علمی کمونیسم دریافته ایم که در این لحظه از تاریخ، انقلاب کمونیستی تنها راه نجات جامعه بشری و منطبق بر قوای محرکه تغییر اجتماعی است. بر این پایه، ایجاد جامعه کمونیستی در سراسر جهان نه تنها ضروری و مطلوب بلکه امکان پذیر است. هر نوع دیگری از "انقلاب"، سرانجام به ضد انقلاب تبدیل شده و دور جدیدی از فاجعه و فلاکت را برای مردم به ارمغان خواهد آورد. انقلابی که دست به ریشه ها نزده و یا در میانه راه توقف کند، بار دیگر توسط اشکال گوناگون نظام سرمایه داری بلعیده شده و لاجرم پتانسیل آن صرف نوسازی و ترمیم سیستم حاکم خواهد شد. در این عصر، معنای دست به ریشه بردن این است: اولاً به رسمیت شناختن این حقیقت که علت اصلی تداوم همه معضلات حاکم بر جامعه ما و سراسر جهان، نظام سرمایه داری امپریالیستی است و راه حل ریشه کن کردن همه آنها نیز محو این نظام است. ثانیاً، تبدیل شدن به مبارزین آگاه این راه، سازمان دادن و رهبری کردن انقلاب با چشم انداز سرنگونی نظام سرمایه داری حاکم بر هر کشور و استقرار دولت سوسیالیستی با هدف نبرد برای استقرار نظام کمونیستی در جهان. در ایران به طور مشخص به معنای قبول «مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران» و مبارزه برای تحقق آن است. «برگرفته از مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران».

«آتش»

### شما را به همکاری دعوت می کنیم:

با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و

عکس و آثار هنری نگارشی به پخش «آتش» به وسیع ترین شکل ممکن و به شیوه های مناسب کمک کنید.

email:atash1917@gmail.com

weblog:n-atash.blospot.com